

بیگما

شماره یازدهم

بهمن ماه ۱۳۳۱

سال پنجم

مجتبی مینوی

آزادی مطبوعات

مراد از استبداد اینست که شخص در کاری که محتاج و مستلزم مشورت باشد برای خود اکتفا کند. استبداد اینست که يك نفر یا يك گروه در حقوق يك ملت هر نوع تصرفی که میخواهد بکند، و امور مربوط بیک مملکت را بمیل خود بگرداند، بی آنکه نرسی از بازخواست داشته باشد. استبداد عبارتست از مسلط بودن يك فرمانروا بر سر يك قوم، و تحکم کردن يك یا چند نفر بر تمام ساکنین يك مملکت، و ایشان را برخلاف میلشان بکاری وا داشتن، و رأی و اراده خود را مافوق رأی و اراده عموم ملت شمردن.

هر گاه در مملکتی يك سلطان مطلق العنان باشد که بدستیاری عمال و نظامیان خود هر چه میخواهد بکند و لازم نداند که اعمال و تصرفات خود را بر قوانین مملکت یا بر اراده ملت منطبق سازد او را سلطان مستبد و حاکم مطلق و قعال مایشاء میخوانیم. و هر گاه در مملکتی هیئتی برای وضع قوانین تعیین شود، و اجرای قوانین موضوعه در دست جماعت دیگری باشد، و این اجرا کنندگان قانون در نزد واضعین قانون مؤاخذ و مسؤول نباشند، و ملت نتواند از اجرا کنندگان قانون حساب بخواهد

واز دراز دستی و زور کوئی ایشان جلو گیری کند باز چنین حکومتی را حکومت استبدادی میخوانیم .

هر گاه بنا بر این باشد که کفش مرا بر خلاف میل من دیگری برای من انتخاب کند و آن را بزور پیاپی من بکند زندگی بر من تلخ خواهد شد . وای بوقتی که هم کفش و کلاه و لباس مرا دیگری برای من انتخاب کند ، هم طرز راه رفتن و نشستن و برخاستن مرا دیگری مقرر بکند ، هم آنچه را باید بخوانم و بنویسم و بگویم و بشنوم دیگری بمن دستور دهد ، از گرفتن ناختم گرفته تا مناجات با خدایم همه چیزم در اختیار دیگران باشد و اجازه آن را نداشته باشم که رأی و فکر و عقل خود را حتی در امور مربوط بجسم و جان خودم نیز بکار بیندازم ! چنین زندگی ولو در بهشت باشد بدتر از جهنم است . معنی دموکراسی اینست که قدرت اداره امور يك مملکت و حق تحکّم کردن بريك ملت را بدست احدی ندهند . مردم همان طور که در انتخاب کفش و کلاه خود آزادند در وضع قوانینی هم که مربوط بزندگانی اجتماعی ایشان است مختار باشند . واضعین قوانین را خودشان معین کنند ، مجریان قوانین را خودشان نصب کنند ، همواره مواظب و مراقب واضعین و مجریان قوانین باشند ، و همیشه آنها را بتوانند در معرض مؤاخذه و بازخواست بیاورند .

تاریخ نشان داده است که هر گز بهیچ آدمی زادی نمیتوان قوت بی حدّ و اقتدار مطلق داد . هر ذی قدرتی همینکه از مؤاخذه و عقاب مصون شد فعال مایشاء و مستبدّ برای خواهد شد . کسانی که باید مطیع و محکوم قانونی باشند خودشان نیز باید در وضع آن قانون ذی رأی باشند ، و اشخاص امین و درستکار را مأمور اجرای آن قانون کنند ، ولی حقّ عزل و نصب این مجریان قانون را برای خود محفوظ بدارند ، اکتفا باین نکنند که بگویند دولت ما بیدار و حکومت ما هشیار است ، خودشان همیشه بیدار و هشیار و مواظب و مراقب دولت و حکومت باشند . قدمای مامی گفتند از سستی آدمی زاد اگر گک آدمی خوار پیدا می شود ؛ می گفتند که ظالم اگر در کنار مظلوم شمشیری ببیند هر گز مبادرت بظلم نخواهد کرد ؛ می گفتند که عامّه رعیت در حکم کود کان یتیم خفته ای میباشد که چیزی نمی داند و دانشمندان

بمنزله برادران رشیدو عاقل و بیدار این یتیمانند که باید آنها را از خطر آگاه سازند و از خواب غفلت برانگیزند. افسانه نگفت آنکه گفت خدا دوفرشته آسمانی موسوم بهاروت و ماروت را باهمان شهوات و اغراض و آمال انسانی بزمین فرستاد. شراب خوردند و زنا کردند و مرتکب قتل شدند. گویندگان این قصص میدانستند که انسان چگونه اسیر حبّ و بغض و خشم و شهوتست. لایق ترین و کافی ترین، بی غرض ترین و پاک طینت ترین، با معرفت ترین و خوش نیت ترین کس را بر سر کاری بگذارید و باو اختیار مطلق و قدرت بی قید و حدّ بدهید، بمجّردی که بر سر کارش سوار شد شروع باستبداد می کند. چرا؟ برای اینکه او هم مثل بنده و سرکار آدمیزاد است، از تملق و تعارف خوشش می آید، پانداز و پیشکش بمزاجش می افتد، از این لذت می برد که احکام او را مردم اطاعت کنند، و هرچه بیشتر فرمانبر داری ببینند جری تر میشود. آزادی مردم را می گیرد و می گوید احمقند نمی فهمند، حق مردم را سلب می کند و بهانه می آورد که من بهتر میدانم برای آنها چه خوبست. عقل خود را مافوق عقل کلبه ملت تصوّر می کند و باعتراض کنندگان تهمت خیانت و شرارت و مخالفت با حکومت حقه می بندد. از کسانی که مورد ظلم و تعدّی و درازدستی او و همکاران و دست نشاندگان او میشوند می ترسد، و کم کم کار ظلم و ستم بجائی میرسد که باید از تمام مردم بترسد. برای اینکه ناله مردم شنیده نشود چکمه خود را بردهان ایشان میگذارد و انتقاد از اعمال دولت را قدغن می کند. چاپ کردن و انتشار دادن کتب و مجلات و جراید را منوط با اجازه خود می کند و فقط بکسانی اجازه اظهار عقیده و نوشتن مقاله و کتاب میدهد که از او تمجید و تعریف نمایند. شصت سال پیش ازین يك نفر عرب فریاد زد که «ای مردم، ای برادران، ای سروران من: حق و آزادی پدر و مادر مردمان است، و مستبد دشمن حق و دشمن آزادی است». و انقلاب عثمانی نتیجه آن فریاد بود. شهه را قوی میگیریم که ارباب قدرت واقعا خردمندترین و پاک طینت ترین و خوش نیت ترین مردم باشند، با این حال باید اصرار بورزیم که ابراز کفایت در اداره مملکت و وضع کردن قوانین خوب کافی نیست؛ باید لیاقت و کفایت فرمانروایان بنوعی باشد که باسعادت و خوشدلی مردمان مملکت سازگار باشد، و قوانین چنان باشد که

اهل مملکت برضا و رغبت بخواهند که محکوم و مطیع آنها باشند. برای مردم نابالغ رشد سیاسی نکرده این بهتر است که دارای قوانین معیوب و ناقصی که با حال و وضع آنها سازگار است باشند تا اینکه قوانین کامل و بسی عیبی بر آنها تحمیل شود که بحال ایشان نسازد و نمایندۀ رضا و رغبت ایشان نباشد و حوائج ایشان را بر نیارود. نباید کسی بگوید که چون مردم مملکت نمی فهمند و از اوضاع عالم مطلع نیستند حقّ این را ندارند (یا لایق این نیستند) که اختیار امور خود را بدست خود بگیرند. صرف اینکه فرمانروایان بطرز اداره مملکت آشنا باشند یا در آن کلا تخصص و خیرت داشته باشند کافی نیست که مردم را از اظهار نظر کردن در اموری که مربوط بعموم ایشان است مانع بشوند. مقصد و منظور اهل تخصص هر چه باشد مادام که با مقصد و منظور جماعت موافق نباشد مردود و منفور است. کمال و افضلیت یک شخص مستلزم این نیست که بر مردمان بمیل خود حکومت کند و اراده خود را قانون لازم الاتباع ملت سازد. انسان محلّ سهو و نسیان است، و فاضلترین اشخاص و نزدیکترین آنها بکمال مطلق نیز انسان است، و استعداد خیر و شر هر دو در او هست. باید مردم حقّ این را داشته باشند که هر گاه شری از او دیدند اعتراض کنند و اگر گناه خود را جبران نکرد و از راه کج بر نکشت او را از کار بیندازند و مجازات او را در کنارش بگذارند.

زنان و مردان هر مملکتی باید در آنچه مربوط بشخص ایشانست آزاد و مختار باشند؛ آن طور که میخواهند زندگی کنند، آنچه بعقلشان میرسد بیندیشند و بگویند و بنویسند بی آنکه هیئت حاکمه مانعی پیش پای ایشان بگذارد. خیر و جمال و حقیقت و سعادت همگی اعلاّی مناقب و ارفع مقاصد اخلاقی بشر است و آزادی و حرّیت نیکوترین مناقب و غائیترین مقاصد سیاسی اوست. عقیده دموکرات اینست که تکلیف و وظیفه دولت میسر کردن زندگانی خوب و مقرون برضایت برای افراد مملکت است، و نخستین شرط اساسی ایجاد چنان زندگانی خوب و مقرون برضایت اینست که افراد مملکت آزاد و مختار باشند که آن مناقب و مقاصد اخلاقی را که غایت آمال بشر میدانند، یعنی خیر و جمال و حقیقت و سعادت را، بطریقی که

می‌پسندند طلب کنند و در راه تحصیل آن بکوشند. آزادی سیاسی مرام و منظور نیست که در اروپا در این صد و پنجاه ساله اخیر مردم فهم پیشنهاد خاطر خود کرده‌اند و در راه کسب آن جنگیده‌اند، و فعلاً در ممالک دموکراسی عالم جزء لوازم اولیه زندگی شمرده میشود؛ همچنانکه نور و آب و هوا برای زندگی ضروریست و در همه جا هست و کسی در باب لزوم آن دیگر بحث نمی‌کند، در مملکت سوئیس آزادی هم برایگان برای همه کس فراهم است و کسی نمیتواند تصور کند که ممکنست آن را در تحت قید بگذارند و محدودش کنند.

آزادی سیاسی چیست؟ اینست که انسان قادر بر این باشد که افکار و تمایلات خود را بی ترس و هراس بیان کند، بر بالای منبر، از پشت میز خطابه، در وسط باغ گردشگاه عمومی، در گوشه کوچه، هر جا که میلش می‌کشد بایستد و برای مردم حرف بزند؛ بصورت نامه و مقاله و رساله و کتاب هر رأی و عقیده‌ای را که می‌پسندد منتشر کند؛ اگر معرض تهمت و توهین و هتک حرمت و سلب حق شد بتواند بدستگاه قضائی شکایت کند و عالی‌مقام ترین رجل مملکت را بمحاكمه بکشد و بر طبق قوانین مملکت حق خود را از او بخواهد؛ هیچ مأمور دولتی و مجری قانون و قاضی عدلیّه جرأت آن را نداشته باشد که او را بر خلاف حق و قانون در مضیقه بگذارد و با وظلم و تعدی کرده از مجازات مصون باشد؛ کسی نتواند او را بارتکاب عملی متهم کند یا او را توقیف نماید مگر بر طبق قوانین مملکت آن هم از برای اعمالی که ارتکاب آن را قانون ممنوع کرده است؛ توقیف شخص نیز بر وفق مقررات قانونی باشد و اگر حبس یا مجازات دیگری در باره او تعیین میشود پس از محاکمه صحیح قانونی باشد و با اجازه دفاع داده شود؛ قانونی که برای مملکت وضع میشود و انسان از آن باید اطاعت کند قانونی باشد که شخص او بتوسط نماینده‌ای که از جانب خود تعیین نموده و با آزادی هر چه تمامتر و از روی فهم و علم او را انتخاب کرده است در وضع آن ذی‌رأی بوده باشد و در مجلس شورائی که نمایندگان ملت در آن حاضر بوده‌اند بتصویب رسیده باشد؛ حتی بعد از اینکه قانونی را نمایندگان ملت در مجلس شورای ملی مملکت تصویب کرده باشند باز حق اعتراض از برای اهل مملکت باید موجود باشد، و در

عین اینکه بالفعل از آن متابعت می کنند باید بتوانند اعتراض خود را بر آن قانون اظهار کنند و از آن انتقاد کنند و بر ضد آن بزبان و قلم تبلیغ نمایند تا هموطنان خود را با خود موافق کنند شاید يك روز عده مخالفین آن قانون بحدی برسند که مبادرت بفسخ و الغای آن بنمایند.

اینست معنی آزادی سیاسی و آزادی نطق و آزادی مطبوعات که مطلوب مردم دموکرات مسلک است و در هر مملکت دموکراسی واقعی مثل آب و هوا و نور روز واجب و ضروریست.



دیشب *

نامد آن یار آشنا دیشب شد ز بیمار خود جدا دیشب
 حال من بود بدتر از هر شب ویرن جدائی نبد روا دیشب
 نه پرستار ماند و نه دُکتر تا بموقع دهد دوا دیشب
 برجهیدند خفته بیماران بس که کردم خدا خدا دیشب
 دل نهادم بمرگ خود، چون دل داشت هم سوز و هم صدا دیشب
 هر چه کردم، نکرد بی خوابی دست از دامنم رها دیشب
 تا سحر بر نکردم از روزن دیده از دیده سها دیشب
 از نواخوانی ایچ ناسودیم من و آن مرغ خوش نوا دیشب
 آنچه از کودکی بیام بود کردم از توبت و دعا دیشب
 داستات حیات را خواندم ز ابتدا تا بانتهای دیشب
 این همه تلخی آمد از هر سوی چون نیامد دیشب